

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

افزایش آرامش درون با سیر در مراتب ظهور باطنی^۱

✿ در زمان ظهور، شبانه‌روز و ماه و سال طولانی می‌شوند. چون به یقین نزدیک شده است زمان آرام حرکت می‌کند. در قیامت متوقف می‌شود و روز قیامت شبی در پی ندارد؛ چون به یقین رسیده است.

قیامت وادی یقین است؛ به قول مولانا:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی برسد زمان وصل و بکند خدا خدایی

آنجا دیگر خدا، خدایی می‌کند. **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**.^۲ آنجا یوم الیقین است؛ روز یقین است؛ لذا آن روز اصلاً شب ندارد. زمان آنجا متوقف است. هر چه انسان در سیر باطنی و سیر معنوی به آنجا نزدیک شود، شتابزدگی و حرکت و سرعت از او گرفته می‌شود؛ آرام‌تر می‌شود. به تعبیری شبانه‌روزش طولانی‌تر می‌شود، آرام‌تر می‌شود؛ لذا فرمود:

✿ هر چه به ظهور و رجعت و قیامت نزدیک شویم، آفتاب و زمین آهسته‌تر راه می‌روند و روزها بلندتر می‌شوند. مؤمن آهسته‌تر راه می‌رود و عجله ندارد. مؤمن نزدیک ظهور از حرکت می‌افتد.

^۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۱۰۳، ف ۲ و ۳

^۲. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

اینکه روزها بلندتر می‌شوند نه به این معنی که بیست و چهار ساعت چهل و هشت ساعت شود. کیفیت زمان طولانی می‌شود. زمان روحی بلند می‌شود. یک زمان فیزیکی است که با ساعت اندازه‌گیری می‌کنیم؛ یک زمان هم، زمان روحی و روانی ماست که غیر این زمان است. دیدید گاهی به انسان خوش می‌گذرد؛ مثلاً پنج ساعت جایی بوده؛ ولی خیلی به او خوش گذشته؛ می‌گوید: یک چشم به هم زدن بود، تمام شد. یک وقت هم خدای ناکرده انسان در شرایطی است که به او بد می‌گذرد؛ مثلاً مریضی یا دردی دارد. شب دندان درد گرفته و تا صبح درد کشیده؛ می‌گوید: دیشب تا صبح برای من یک سال گذشت. این سال، سال روحی است؛ سال روانی است. انسان در سیر هرچه به یقین نزدیک‌تر می‌شود، روزهای او طولانی‌تر می‌شود. سرعت، گرفته می‌شود؛ عجله ندارد. خلاصه مؤمن خیلی آرام حرکت می‌کند. اوّل شتابزده است؛ تا باور نکرده، عجله می‌کند. باور که کرد، اگر باورش کامل باشد، اصلاً می‌نشیند و دست روی دست می‌گذارد. باور کامل شود، دست روی دست می‌گذارد؛ چون می‌داند خودش هیچ‌کاره است. اوّل خودمان را کارهای می‌دانیم و تقللاً می‌کنیم. ابتدا در جنبه‌ی دنیایی بگویم؛ امیدوارم جنبه‌ی آخرتی هم درست فهمیده شود. ان شاء الله سوءدرک پیش نیاید؛ چون گاهی چیزهایی می‌گویم و از خدا می‌خواهم که خدایا طوری نشود، بعضی از دوستان درست متوجه نشوند...

در جنبه‌ی دنیوی شخص این همه دو می‌زند دنبال پول و دنیا و این حرف‌ها، اگر یقین کند رزّاقش خداست، دیگر به این صورت دو نمی‌زند؛ خیلی آرام حرکت می‌کند. از تقللاً و نفس‌نفس زدن می‌افتد. خیلی لطیف و آرام می‌خرد و می‌فروشد و کار می‌کند؛ اما آن شتابزدگی و حرص و ولع و عجله را ندارد. این در جنبه‌های دنیوی و مادی تا ان شاء الله سر از جنبه‌های معنوی هم در بیاورد. در جنبه‌های معنوی هم کم‌کم این ماجرا ظاهر می‌شود. اوّل کار، دیده‌اید که طرف کمی جذب مسائل معنوی می‌شود، دائم ذکر می‌گوید، پشت سر هم هزار رکعت نماز می‌خواند، بعضی وقت‌ها اولش خیلی شلوغ می‌کند. بعد که به یقین نزدیک می‌شود، آرام می‌شود. هول‌زدگی‌ها و شتابزدگی‌هایش می‌خوابد. آرام می‌شود. علّت آن را هم گفته‌ام و ان شاء الله خوب فهمیده شود؛ خدای ناکرده اشتباه نفهمید. علّتش

این است که آخر کار می‌فهمد، نه این نمازها، نه این روزه‌ها و نه این ذکرهای ما، از هیچ‌یک هنری برنمی‌آید. آنچه می‌تواند کار را صورت دهد، لطف و فضل خداست؛ لذا دست از شتابزدگی می‌کشد. البته این مال وقتی است که انسان هرچه زور دارد بزند؛ لذا گفته‌اند تا می‌توانی عبادت کن! تا می‌توانی عمل صالح انجام بده! تا جان و رمق‌داری کم نگذار! تا به آن یقین برسی. انسان وقتی همه‌ی زورهایش را زد و هیچی نشد، دست از زور زدن می‌کشد. وقتی هنوز کمی در خودتان احتمال هنری می‌دهید که کاری از شما برمی‌آید، اگر خدا دست به‌کار شود، ادعا دارید و می‌گویید: اگر خدا گذاشته بود، خودم یک کاری می‌کردم؛ هنوز ادعا هست. باید تا قطره‌ی آخر انرژیمان را مصرف کنیم؛ آن وقت با همه‌ی وجود لمس می‌کنیم که تقلاهای ما مشکلی را حل نمی‌کند؛ این لطف و فضل خداست. وقتی از این حجاب فاعلیت خودمان عبور کردیم، از این حجاب فهم خودمان، حجاب عبادت خودمان، هنرمندی و زرنگی خودمان عبور کردیم، یعنی در عمل یقین کردیم و لمس کردیم که هیچ‌چیزی از اینها برنمی‌آید، آن موقع خدا دست به‌کار می‌شود و کار را به ثمر می‌رساند؛ والا از هیچ‌کس هیچ‌کاری برنمی‌آید جز خدا.

در مبارزه با نفس کیست که زورش به نفسش برسد؟ یک نفر را پیدا کنید و بیاورید که خودش توانسته باشد بر نفسش غالب شود. گفتند جهاد با نفس کن؛ مبارزه کن با نفس. این قدر مبارزه کن که از نفس بیفتی. وقتی مأیوس شدی و با همه‌ی وجودت لمس کردی که کاری از تو برنمی‌آید، آن وقت خدا دست به‌کار می‌شود و کلک نفس تو را می‌کند. ولی تا خودت دست به‌کار نشوی، تلاش‌هایت را نکنی، نمی‌شود. چون حجاب منیت و فاعلیت ما باقی است، اگر خدا کاری کند، بعد خودمان هم ادعا می‌کنیم، می‌گوییم: نه اگر به خودمان هم گذاشته بود، خودمان می‌توانستیم به همین‌جا برسیم. برای اینکه این ادعا نباشد و از خودمان عبور کرده باشیم، باید تا آنجا که می‌توانیم عبادت کنیم و عمل صالح انجام دهیم. تا جایی که می‌توانیم، تا آخرین رمقمان، بندگی و عبادت و عمل کنیم؛ آن وقت اجر این اعمال ما رسیدن به این فهم است که از اعمال ما هیچ‌کاری برنمی‌آید. رسیدن به این معرفت و

فهم، و یقین به اینکه کار دست خود خداست، اجر اعمالی است که انجام دادیم. وقتی به این یقین رسیدیم، خدا کار را صورت می‌دهد و به نتیجه می‌رساند.

در امور دنیوی داستان رزق خیلی ملموس است. انسان اول فکر می‌کند خودش است که برای خودش روزی تعیین می‌کند؛ لذا اول تقلاهای عجیب غریب می‌کند و به در و دیوار می‌زند. بیست و چهار ساعت شبانه‌روزش را دنبال پول می‌دود. کم‌کم باورش می‌آید که خیلی از انسان‌های زرتنگ عقب مانده‌اند و خدا به خیلی از انسان‌هایی که کاری از آنها بر نمی‌آید ثروت‌های آن‌چنانی داده است. خدا این کارها را می‌کند که نشان دهد شما کاره‌ای نیستید؛ من همه کاره‌ام. این بدین معنا نیست که دست از تلاش اقتصادی بکشیم. تلاش بکنیم؛ اما آرام و با یقین به رزاقیت خدا؛ با یقین به اینکه خدا آنچه را رزق ماست با حرکت آرام و سالم هم به ما می‌دهد. لازم نیست این همه تقلا کنیم و وقت عبادتمان، وقت مطالعه‌مان، وقت رسیدگی به خانواده‌مان و ... همه چیزمان را فدای پول درآوردن کنیم. به رزاقیت خدا اطمینان کنیم. دنبال کسب برویم؛ منتها آرام برویم. زرتنگی‌های خودمان را در رسیدن به رزق کاره‌ای ندانیم؛ آن وقت فرد آرام می‌شود و می‌بیند رزقی که قبلاً با آن همه تقلا و زحمت گیرش می‌آمد، الان بی‌زحمت و به راحتی گیرش می‌آید. آن اضافه‌هایی هم که با تقلا گیرش می‌آمد از جایی در می‌رفت. اگر زیاد تلاش کنی و بیش از حد سهم خودت جمع کنی، جایی می‌بینی تصادف کردی و کلی جریمه دادی و زیادی آن رفت.

آنچه سهمیه‌ی توست، خدا با حرکت آرام به تو می‌رساند؛ بدون تقلاهای بیش از حد و خود را خسته کردن و خدای ناکرده بازماندن از چیزهای اصلی. این را در جنبه‌ی مادی و ظاهری می‌فهمد تا ان شاء الله کم‌کم سر از جنبه‌های معنوی هم در بیاورد. تا همان‌طور که در دنیا فهمیده‌ایم رزق مادی ما را خدا می‌دهد، در رزق معنوی هم کم‌کم رزاقیت خدا را پیدا کنیم. بفهمیم در رزق معنوی هم رزاق خداست. از تقلاهای ما کاری بر نمی‌آید. حداکثر تقلاهای ما ابراز نیاز است.

قبلاً این را گفته‌ام که تمام تلاش‌های بشر دعاست؛ منتها دعا یک‌وقت با لفظ گفته می‌شود، یک‌وقت با عمل متوجه می‌کند که چیزی می‌خواهد. تلاشی که بشر می‌کند، دعاست. در واقع به خدا ابراز می‌کند که من نیازمندم. هنر تلاش‌های ما، هم در معنویات هم مادّیات این است. موقعی که سر سجّاده نشستیم و عبادت می‌کنیم، داریم به خدا می‌گوییم: خدایا من نیازمند عنایات و دستگیری تو هستم. وقتی هم دنبال کار و کاسبی می‌رویم، داریم می‌گوییم: خدایا من نیازمند عطای تو هستم، رزق تو را می‌خواهم. رزق، هنر ما نیست؛ چه رزق مادّی چه رزق معنوی؛ و تلاش‌های ما فقط ابراز نیاز پیش خداست. بیش از این چیزی از آن بر نمی‌آید.

ملاک، درون فرد است. انسان باید درونش را نگاه کند و ببیند چقدر آرام است؟ بازوی انسان می‌تواند خیلی فعال و پرتلاش باشد؛ درونتان چقدر آرام است؟ به رزاقیت خدا مطمئن هستید؟ آیا مشوش و نگران نیستید؟ هول و هراسی در دلتان نیست؟ بازوی آدم فعال است؛ کار می‌کند؛ تلاش می‌کند؛ اما دلش آرام است. مؤمن اهل یقین دلش آرام است؛ یقین دارد که تنها نیست. فرمود: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟**^۳ آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ خدا زورش نمی‌رسد نیازهای مادّی و معنوی بنده‌اش را تأمین کند که شما نگرانید و دغدغهی خاطر دارید؟ که می‌ترسید، مضطرب هستید و غصّه می‌خورید؟ **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟** وقتی انسان یقین کرد خدا وجود دارد و خدا که بنده را آفریده است به حال خودش ره‌ایش نکرده است، آرام می‌شود. پدر و مادر وقتی بچه‌دار می‌شوند او را به حال خود رها نمی‌کنند. خدا العیاذبالله از پدر و مادر کمتر است؟ بنده‌ای را بیافریند و به حال خود رها کند؟ پدر و مادر جلوه‌ای از ربوبیت حضرت حق هستند. وقتی پدر و مادر نیاز بچه‌شان را تأمین می‌کنند، آن‌وقت خود خدا چی؟! این را باید بباورانیم.

همه‌ی بحث من این است که به خودمان بباورانیم که خدا راست‌راستی هست و خدا برای بنده‌اش کافی است. این را که یقین کردیم بازویمان تلاش کند؛ بدنمان فعالیت کند. تنبلی و بیکاری در دین

۳. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

اسلام پسندیده نیست؛ اما بدن تلاش و تقلاً می‌کند و دل آرام و مطمئن است. قلب مطمئن به رزاقیت خداست؛ ولو بدن تلاش می‌کند. مثل کسی که در کشتی سوار است. کشتی در دریا موجها را می‌شکافد و با سرعت پیش می‌رود؛ اما مسافر در کشتی راحت لم داده است. دل مؤمن مسافر کشتی است؛ راحت لم داده و به خدا و اولیاء خدا یقین دارد؛ اما بدنش مثل کشتی فعال است و در جامعه تلاش و کوشش می‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ